

بسم الله الرحمن الرحيم

## سالروز اعلام موجودیت

### سازمان موحدین آزادیخواه ایران مبارک باد

۱۵ آذرماه ۱۳۷۳ روز اعلام موجودیت سازمان موحدین آزادیخواه ایران است. و امروز که ۱۵ آذر ماه ۱۳۸۰ می‌باشد، هفتمین سالگرد این اعلام موجودیت است. بدین مناسبت، سازمان موحدین آزادیخواه ایران، این روز پیروز و خاطر ه‌انگیز را به مردم ایران و همهٔ موحدین و آزادیخواهان تبریک می‌گوید.

همگام با اعلام موجودیت سازمان موحدین آزادیخواه ایران در سال ۱۳۷۳ از طرف سماء یک اعلامیهٔ ۱۱۰ صفحه‌ای تحت عنوان «اعلامیهٔ اعلام موجودیت» منتشر گشت، که شامل کلیاتی از افکار و عقاید و مواضع سیاسی سماء است. همچنین در آن روز، اولین مرامنامه و اساسنامهٔ سماء، همراه با تاریخچهٔ سماء منتشر گردید. در همان روز موسی عمران (علی تشارکی) رهبر سماء، طی یک مصاحبهٔ مطبوعاتی در پیشاور پاکستان، موجودیت سماء را رسماً اعلام نمود، کگ به دنبال آن، موسی عمران، بنابر درخواست سفارت نظام خمینی، و صرفاً بخاطر یک مصاحبهٔ مطبوعاتی، از طرف وزارت خارجهٔ پاکستان، از پاکستان اخراج گردید. (جهت اطلاعات بیشتر در این رابطه، به تاریخچهٔ سماء که در مکان اینترنتی سماء منتشر شده، مراجعه فرمایید).

سال گذشته، بمناسب سالگرد اعلام موجودیت سماء، مباحثی در رابطه با امکان و **مشاکل اعلام موجودیت در نظامهای استبدادی**، ارائه و منتشر گردید. و امسال به مناسبت سالروز اعلام موجودیت سازمان موحدین آزادیخواه ایران، مطلبی از «اعلامیهٔ اعلام موجودیت سماء» تقدیم خوانندگان عزیز میشود، که مجدداً بازنویسی شده است. این مطلب تحت عنوان: «استبداد خانوادگی» در اعلامیهٔ مذکور آمده است، که در این مناسبت و بعد از ۷ سال، تحت همین عنوان منتشر

میشود. مطلبی که به دلیل حاکمیت استبدادی هرگز به مردم ایران نرسید و همراه با مطالب دیگرش در جزوه ای از انظار و خوانندگان محروم ماند.

## استبداد خانوادگی

استبداد خانوادگی به دلیل نامحسوس بودن، بسیار خطرناک است، و استبداد خانوادگی ادامه استبداد اجتماعی است. این استبداد متشکل از دو عنصر اساسی است:

الف - دخالت گسترده، مهار شدید، و خشونت.

ب - عاطفه کور و احساس مسئولیت کور.

### الف - دخالت گسترده، مهار شدید، و خشونت:

خانواده، که از دیدگاه توحیدی اسلام، محل تولد، رشد، و ایجاد فرهنگ انسان و کانون حیاتی بشریت، و در عین حال، آخرین پناهگاه انسان بحساب می آید، در سایه روش استبدادی سرپرستان و مسئولان خانواده، که معمولاً شوهر-پدر هستند، میتواند به خطرناکترین مکان و مخربترین محل برای بشریت مبدل شود، که متأسفانه تاریخ بشریت، بیشتر شاهد استبداد و مخروبه مستبدین خانواده بوده، تا مولود و پرورده خانواده (خانواده به مفهوم خودش). و منشاء مشاکل اکثریت قاطع بشریت، ناشی از خانواده است، و بشریت بزرگترین ضربه را از خانواده خورده است، و استبداد خانوادگی از همه انواع دیگر استبدادی خطرناکتر است. خصوصاً اینکه ساخت و ماهیت و تربیت انسانها که از آغاز تا دوران بلوغ نضج و شکل میگیرد، دوران حساسی را تشکیل میدهد که با عدم محیط مناسب، کار بشریت که حاصل خانواده ای استبدادی و سرکوبگر باشد، برای همیشه فلج و ناکام است.

مستبدین خانواده (پدر، شوهر) گسترده ترین دخالتها و شدیدترین مهارها را در حق زن و فرزندان خود روا میدارند، و در واقع برای آنها حق استقلال و اظهار وجودی قائل نیستند و موجودیت فعال و متکی به خودشان را تحمل نمیکنند، و در صورت سرکشی و عدم اطاعت به خشونت متوسل میشوند. اما در همان حال که در ابعاد مثبت و ارائه ابتکارات و فعالیت خلاق، مانع زن و فرزندان آنها هستند، در ابعاد دیگر، زن و فرزندان آنها را ول و رها کرده و آنها را سرپرستی نمی کنند و به مشاکل و رشد آنها کمتر فکر می نمایند. همان مستبدینی که (پدر- شوهر!!)

همیشه و در طول تاریخ بشریت و در ادبیات جهانی و حتی در ادبیات قرآنی، اولین و آخرین پناه و امید انسانها بحساب آمده اند، باید و میبایست، در رابطه با زن و فرزندان خود، نهایت احساس مسئولیت را و حد اکثر دلسوزی و فداکاری را به عمل آورند، بگذریم از اینکه بشریت هنوز هم بهتر از خانواده خونی را پیدا نکرده است. ولو استبدادی هم باشد، ولو اینکه پدر - شوهر، مستبدین خانواده بحساب آیند. گرچه مطلوب قرآن و افکار توحیدی قرآن، خانواده عقیدتی و انتخابی و مبتنی بر فداکاری و اخوت اسلامی است. چیزی که تا حال مستقر نشده است. مستبدین خانواده معتقدند که زن و فرزندان باید تابع مطلق و کور فرامین پدر و شوهر باشند، آنها را تعظیم کنند و در برابر آنها بی اراده بوده و بردگانی بیش نباشند، و حتی بسیاری از خانواده ها معتقدند که خدا زن و فرزند را برای خدمت به پدر و شوهر خلق نموده است!!

مستبدین خانواده مانند مستبدین سیاسی دارای قدرت مطلقه اند، و با به انحصار در آوردن اقتصاد خانواده، زن و فرزندان را به بردگانی بیچاره تبدیل کرده اند، زن و فرزندان جز اجرای دستورات مستبدین خانواده حق دیگری ندارند. بدنبال به انحصار در آوردن اقتصاد خانواده، مستبدین خانواده، فرهنگ خانواده را نیز به انحصار خود در میآورند، و فرهنگ حاکم بر خانواده، فرهنگ مستبدین خانواده است. و در اینجا نیز زن و فرزندان حق دخالت ندارند و وظیفه آنها از دیدگاه مستبدین خانواده، تنها اطاعت و اجراء میباشد.

گستاخی مستبدین خانواده تا جایی جلو رفته که حتی زن و فرزندان را از حق هر انتخابی سلب نموده اند. از این هم گذشته، کتابی که خوانده میشود، سفری که صورت میگیرد، افکاری که مورد توجه واقع میشود، دوستی که دعوت میگردد، و خلاصه هر آنچه که صورت میگیرد، بدون توجه به نظر و رأی زن و فرزندان، باید بنابر نفسانیت و هوای مستبدین خانواده باشد. و از همه اینها محسوس تر، قضیه ازدواج فرزندان خانواده است، مخصوصاً ازدواج دختران. در این میدان هم مانند سایر موارد، فرزندان حق تعیین و تصمیم و انتخابی ندارند و این مستبدین خانواده هستند که در اینجا نیز حد اکثر دخالت را میکنند و بر فرزندان همسر و شرایط ازدواج تحمیل می نمایند. البته در بعضی از نقاط حتی دخترانشان را هم میفروشد و در گذشته اصلاً آنها را میکشند. و اکنون هم، امادر محدوده کمتری، کشتار زنان و دختران ادامه دارد.

زن و فرزندان باید مطیع شوهر و پدر باشند!، این جزو ارزشهای مطلق خانواده مستبدین و استبداد خانوادگی و از فرامین الهی آنها بحساب می آید. و پدر و

شوهر ، هر کس و ناکس و بی وجدانی که باشد ، بالاخره اطاعت از او واجب است! ، و لو عنصر پلیدی باشد که همگان در پلیدی و عقب ماندگی و بی لیاقتی او متفق القول باشند .

« ولی مُجْبِر » مظهر استبداد خانوادگی است . چیزی که مذاهب فقهی سنتی و با پشتیبانی فرهنگ و عرف سنتی و آباء و اجدادی ، آنرا تثبیت و حاکم کرده اند . « ولی مجبر » همه اراده ها را نفی میکند و اعضای خانواده را که ناچار و مجبورند ، به بردگانی زبون و نوکر صفت تبدیل میکند ، و کرده است . مهار شدید زن و فرزندان توسط مستبدین خانواده ، بحدی است که استبداد سیاسی حاکم هرگز چنین توانی را ندارد ، و این مهار شدید ، توسط مستبدین خانواده متحقق گردیده است ، مهاری که به تناسب گسترش سلطه استبداد سیاسی و اجتماعی ، گسترش پیدا کرده ، و با کاهش آنها عقب نشسته است .

مستبدین خانواده عرصه را بر بشریت تنگ نموده و در خصوصی ترین مکان زندگی یعنی خانواده ، سلطه گری میکنند ، و بدون تأیید مستبدین حتی خروج از خانواده ممکن نیست ، مخصوصاً برای زنان و دختران ، و این اوج مهار و در واقع زندانی کردن رسمی اعضای خانواده است . در بعضی از خانواده ها حتی غذا خوردن ، خوابیدن ، و لباس زیبا پوشیدن ، نزد مستبدین خانواده میسر نیست ، و انجام دادن چنین کارهایی نزد آنها ، گستاخی زن و فرزندان بحساب می آید و مخالف احترام پدر! و شوهر! قلمداد میگردد . و کار و مقام پدر - شوهر به جایی رسیده که از او یک طاغوت واقعی بیرون آمده و عملاً جای خدا را گرفته است و در بعضی از نقاط او را به نسبت فرزندان « قبله گاه » و به نسبت زن « صاحب » خطاب میکنند! و این واقعیت شوم که حقی برای زن و فرزندان باقی نگذاشته است ، جای تأسف و اندوه بسیار است ، خصوصاً در جوامعی که مدعی توحید و اسلامیت هستند . در حالی که آنها تنها موظف به اطاعت از الله رب العالمین میباشند .

این اوضاع تا وقتی است که اوضاع عادی است و طبق خواسته های مستبدین خانواده پیش می رود . اما زمانی که سرپیچی از فرامین مستبدین خانواده صورت گیرد ، زن و فرزندان باید آماده هرگونه برخوردی باشند ، از فحش و ناسزا گرفته تا تنبیه بدنی و هتک حرمت و اخراج از خانواده و آواره کردن آنها ، بدون اینکه کمترین پول و مالی به آنها بدهند و بدون اینکه پول و مالی داشته باشند و یا وسایل زندگی را با خود داشته باشند ، و بدون اینکه از جایی به آنها کمک بشود . آواره بیچاره یا باید توبه کند و بر اساس هوی و هوس مستبدین خانواده زندگی و حرکت نماید یا باید با مشاکل بزرگ ناشی از فقر و آوارگی دست و پنجه نرم کند و یا باید تن به

ذلت و رذالتی بدهد که با آن سر و کاری نداشته است .

مستبدین خانواده مانند سایر مستبدین، تحمل آزادی عقاید و افکار اعضای خانواده را ندارند و در خانواده علایق وهوی وهوس مستبدین است که حاکم می باشد . در خانواده از آزادیهای فکری - سیاسی و از اختیار و انتخاب خبری نیست . آنچه در خانواده بیان میشود و بدان عمل میگردد ، عقاید و فرهنگ مستبدین است و زن و فرزندان حق آزادی را در نظر و عمل ندارند و آنها در ابعاد فکر و عمل باید مطیع مستبدین خانواده باشند . و در این میان ، زن و دختر که ضعیفتر هستند ، بیش از همه قربانی استبداد خانوادگی میشوند . ازدیدگاه مستبدین، زن ضعیفه‌ای محسوب میشود که دارای عقلی ناقص و جسمی ناتوان و روحی نازک و لرزان است و حق دخالت در سرنوشت خود را ندارد ، و اینها را ناشی از طبیعت او میدانند . سرنوشت زن در خانواده های استبدادی به هوی وهوس مستبدین وابسته است و در گذشته و حال ، سرنوشت شوم زنان ، جزو کارته های بزرگ بشری بوده است . در این میان ائمه مذهب شرک و مادیت ، بیش از همه مستبدین ، نسبت به زن ظلم و جنایت روا داشته و او را به ضعیفه‌ای تبدیل کرده اند که فلسفه وجودی زن ، ارضای شهوات مستبدین و بردگی آنها شده است ، و امروزه نیز در غرب ، کالای تجارتي سوداگران پول و وسیله کسب سود بیشتر و جلب مشتری حد اکثر گشته ، و حتی جسم و اندام او ، منبع کسب پول و ماده گردیده است . از دیدگاه مذاهب ارتجاعی ومستبدین خانواده ، زن ناقص العقل و ناقص الدین است و لیاقت دخالت در سرنوشت خود را ندارد و از مسئولیت های اجتماعی، پیشتازی ، و رهبری برای همیشه محروم شده است .

بشر بیچاره اولین لیاقتها و خلاقیت هایش در خانواده های استبدادی ، سرکوب و دفن و نابود میشوند . بشر دوره بردگی را اول در خانواده طی میکند ، و روح بردگی و سلطه پذیری اول در خانواده شکل میگیرد ، و بشر اولین تمرینات بردگی و نوکری را در خانواده انجام میدهد وعملاً یاد میگیرد که یا باید برده باشد یا مستبد ، و تصور میکند که در جهان ، جز برده و مستبد، چیز دیگری وجود ندارد . انسان در نظام استبدادی و مادی و شرک آمیز ، دارای این ماهیت میشود : انسان یا برده است یا درنده . تا قدرت ندارد برده است، همینکه قدرت پیدا کرد مستبد میشود!! اینست که میگوئیم افراد جوامع استبداد زده ، بر اساس تربیتها و آموزشهای استبدادی و در سایه نظام شرک و مادیت بزرگ میشوند ، و استبداد و شرک و مادیت ( بردگی و درندگی ) در عمق روح و فکر جوامع استبداد زده نفوذ کرده

و در آن جاری می‌باشد. بدین صورت: تمام بردگان، استبدادمنش و مستبد هستند، همانگونه که تمام مستبدین، برده منش و برده هستند. در نظام استبدادی، تمام جامعه، به تناسب سلسله مراتبی که دارند، یا برده و یا مستبد هستند. برده قوی تر از خود و مستبد ضعیفتر از خود می‌باشند. نسبت به کسانی که بر آنان حاکم و قوی‌ترند، مستبد و درنده‌اند، و نسبت به کسانی که بر او حاکمند و قوی‌ترند، برده زبونی هستند که هرگونه سلطه‌گری و درندگی آنها را تحمل می‌کنند!!، و تحمل درندگی و سلطه‌گری آنها را وظیفه خود میداند. خود ائمه استبداد سیاسی حاکم که در کشور خود دارای قدرت مطلقه اند و از هیچ جنایتی علیه ملت و مملکت خود دریغ نمی‌کنند و با تمام درندگی، خون فرزندان میهن را میریزند و مردم را خوار و ذلیل ساخته و به زندان می‌اندازند و شکنجه می‌کنند، اما همین درندگان جنایت پیشه در برابر حکام کشورهای قدرتمند و استعمارگر، بردگان خوار و ذلیلی هستند که انسان از دیدن این همه برده منشی آنها خجالت میکشد!!، و آنها در برابر این احکام، گدایانی هستند که آماده اند تن به هر رذالتی بدهند و حاضرند همه گونه های درندگی و سلطه‌گری آنان را تحمل کنند!!، آری، در نظامهای استبدادی و شرک‌آمیز و مادی جز برده و درنده و جز سلطه‌گر و زیر سلطه وجود ندارد.

## ب - عاطفه کور و احساس مسئولیت کور:

قبل از هر چیز این نکته قابل ذکر است که روابط متقابل اعضای خانواده بسیار پیچیده است، و در اینجا بیشتر عاطفه کور و احساس مسئولیت کور دنبال و بررسی میشود:

گویی عاطفه (محبت زیاد) و احساس مسئولیت در بین اعضای خانواده یک پدیده طبیعی است و نهاد خانواده و قوانین و ارزشهای حاکم بر آن جزو قواعد طبیعت و سنن حاکم بر هستی می‌باشند. (عاطفه در اینجا به معنای رایج و اجتماعی آنست، و مفهوم روان‌شناسی عاطفه که بیانگر مشاعر و احساسات و حالات روانی بشر است، مد نظر نمی‌باشد. عاطفه به معنای رایج و اجتماعی آن یعنی محبت زیاد و توجه و دلسوزی. و بی عاطفه یعنی بی رحم و قسی‌القب و کسی که فاقد احساسات مثبت است).

با مطالعه عمیق و علمی نهاد خانواده و قوانین و ارزشهای حاکم بر آن، درک خواهیم کرد که چنین تصویری غلط و بی پایه است و ناشی از یک عادت تاریخی

و اجتماعی است. نهاد خانواده و قوانین و ارزشهای حاکم بر آن، مانند سایر پدیده های اجتماعی دیگر، جزو فرهنگ اجتماع و نظام تربیتی آن است. از شکل و واقعیت نهاد خانواده میگذریم که بطور کلی مورد تایید سماء است، ولی محتوا و ماهیت روابط خانوادگی و قوانین و ارزشهای حاکم بر آن نیازمند بررسی و نقد جدی است، تا جایی که خیلی چیزها محکوم به زوال و نابودی هستند.

## پایه های پیوند خانوادگی

اولین پایه پیوند خانوادگی معمول و رایج، خون مشترک است، و اعضای خانواده بر اساس خون، بایکدیگر مرتبند، و خون، اساس رابطه خانوادگی و زندگی خانوادگی و عضویت خانوادگی موجود است. چنین پایه و نگرشی در زندگی و در خانواده، که محل تولد و تربیت بشریت است، بالبداهه نژاد پرستانه و خون پرستانه است و در تضاد با روح توحید و ارزشهای توحیدی اسلام میباشد. چنین پایه و نگرشی، همه چیز را بر اساس خون و روابط خونی نگاه میکند، و خون، جهان بینی خانواده رائج و روح پیوند آن را تشکیل میدهد.

در چنین محیطی همه ارزشهای انسانی ذبح میشوند و قربان خون و روابط خونی می شوند. دوستی و دشمنی انسانها، دوری و نزدیکی انسانها از همدیگر، لیاقتها، عظمتها، پستیها و ..... همه بر پایه خون تفسیر و مشاهده میشوند. خون و رابطه خونی در چنین خانواده ای مطلق شده است و جای همه چیز از جمله الله و قوانین آن را گرفته است، که این عین شرک و بت پرستی است. در این پیوند خانوادگی، که بر اساس خون و روابط خونی پایه ریزی شده است، از ارزشهای انسانی، توحیدی، معقول، و علمی خبری نیست، و این پیوند و رابطه، کاملاً غیر منطقی و ضد انقلابی است، و مخالف آزادی، تکامل، و توحید است، و یک پیوند و رابطه خود پرستانه و متعصبانه و جزمی است، و همه چیز را فدای خون و روابط خونی میکند. و خون و خون پرستی، اساس جهان بینی جاهلیت و مشرکین است.

خون پرستان، تنها نسبت به همخونیهای خود عاطفه دارند و فقط در برابر آنها احساس مسئولیت میکنند، و بر همین اساس از یکدیگر دفاع و خود را دارای سرنوشت مشترک میدانند، بدون اینکه برای پیوند و روابط خود، و برای عاطفه و احساس مسئولیت خود، و برای دفاع از همدیگر، و برای سرنوشت مشترک خود، پایه و اصولی داشته باشند و دلیلی ارائه دهند، و بدون اینکه کاری به حق و باطل داشته باشند.

دومین پایه پیوند خانوادگی موجود، منافع مشترک اعضای خانواده است. این منافع شامل اقتصاد خانواده، ناموس خانواده، مسائل زناشویی، عزت و احترام خانوادگی، دفاع از خانواده و اعضای آن و دیگر امور و منافع خانوادگی است. اما چیزی که باید بدان توجه داشت اینست که در خانواده های موجود و خونی رایج، اعضای خانواده، منافع خانواده را مطلق میکنند و همه واقعیتهای، حقیقتها، و قضاوتهای منصفانه را فدای منافع خانوادگی میکنند و جامعه را و همه کس و همه چیز را برای خانواده خونی زیر پا میگذارند. و در واقع، منافع خانواده، منافع اعضای خانواده است. و افرادی که منافع خانوادگی را مطلق میکنند مادیهایی هستند که «نفس خود» و «منافع خود» و «تعلقات خود» را مطلق کرده اند و همه چیز را فدای آن میکنند. اما جالب توجه اینست که وقتی منافع «شخص خود» به میان آمد و با منافع خانواده تضاد پیدا کرد، آنوقت اعضای خانواده، منافع مطلق خانواده را زیر سوال میبرند و درگیری و نزاع خانوادگی ایجاد میکنند!! و حتی در حذف یکدیگر می کوشند. بله منافع مطلق خانواده خونی زمانی مطلقیت خود را از دست میدهد که در برابر منافع شخصی عضو خانواده واقع شود، ولی خدای مطلق «نفس خود» خیلی سخت زیر سؤال می رود و از مطلق بودن پایین می آید!!، مگر موحدان فداکار «خود» را هم پایین بکشند و زیر اصول توحیدی و آیات قرآنی و قضاوت منصفانه قرار دهند و نفس مطلق را درهم بشکنند و نظر واحد به خود و دیگران داشته باشند، و در صورت ضرورت حتی «خود» را هم فدا کنند. در چنین وضعی هم ملاک خونی زائل میشود و هم منافع شخصی قانونمند و اصولی می گردد، و در نتیجه آن جامعه اسلامی و اخوت اسلامی تولد می یابد.

سومین پایه پیوند خانوادگی رایج، فرهنگ اجتماعی و سنن و ارزشهای جامعه است. خانواده عرفی، در هر جامعه ای، تابع فرهنگ اجتماعی و سنتها و ارزشهای حاکم بر آنست، و به تناسب عقب ماندگی و تکامل فرهنگ، ارزشها و سنن حاکم بر جامعه، نحوه پیوند خانوادگی و سنن و ارزشهای حاکم بر خانواده، عقب مانده و یا تکامل یافته میگردد.

بطور کلی، ارزشها و سنتها و روابط حاکم بر خانواده های موجود و فرهنگ رایج خانواده ها، ناشی از قوانین اسلامی، عقلی، و علمی نیست، بلکه ناشی از هنجارها و ارزشها و سنن اجتماعی است. بیشتر ارزشها و سنن حاکم بر خانواده تحمیلی است و توسط جامعه و گاهاً توسط مستبدین خانواده تحمیل میشوند، و اعضای خانواده به خاطر فشارهای اجتماعی تسلیم آنها میشوند، نه بنابر علائق خود و خواسته های درونی و قلبی خود. موضع بیشتر خانواده ها در رابطه با سنتها

و ارزشهای اجتماعی منافقانه است و ارزشهای اجتماعی فقط ظاهراً رعایت میشوند، بگذریم از اینکه سنتها و ارزشهای اجتماعی معمولاً دست و پاگیر و ضد تکاملی و ضد توحیدی هستند. به همین دلیل در جوامعی که رشد و ترقی و حرکت وجود داشته باشند، خانواده‌ها دچار آشوب و درگیری میشوند و جبهه‌ارتجاع و استبداد خانوادگی در برابر اعضای رو به رشد و تکامل خانواده قرار میگیرند، که سرانجام، این مقابله، موجب انشعاب خانوادگی میشود. همانگونه که حالا این پدیده را مشاهده میکنیم، گرچه اکثر انشعابات خانوادگی موجود، ناشی از دو جبهه‌ارتجاع و ترقی نیست، بلکه ناشی از اختلال اجتماعی و عدم سازماندهی آنست.

نکته مهمی که در رابطه با پایه‌های خانوادگی قابل ذکر است اینست که پایه‌های پیوند خانوادگی، علیرغم غیر اصولی بودنشان، هنوز هم پایدار و پابرجا هستند و پایه‌های پایدار خون، منافع مشترک، و فرهنگ اجتماعی، موجب پایداری و استمرار پیوند و روابط خانوادگی موجود شده است. و استمرار خانواده، بر پایه‌ی اصول مذکور، مایه‌ی عواطف و توجهات متقابل خانوادگی گشته و آن نیز به نوبه‌ی خود احساس مسئولیت در بین اعضای خانواده را ایجاد نموده و یک کانون خونی بردوام را بر پا کرده است.

بدیهی است که سماء چنین پیوند و رابطه‌ای و چنین عاطفه و احساس مسئولیتی را کور میداند، و پایه‌های این پیوند و احساس مسئولیت را که مطلق و راکد بوده و در تضاد با توحید و عدالت و تکامل اند، نفی میکند، و سماء خواستار خانواده‌ای است که ریشه‌ها و اصول آن، ناشی از اصول و قوانین توحیدی و اخوت اسلامی و هماهنگ با امت اسلامی و عدالت توحیدی و متناسب با حقوق کل بشریت باشند و در عین حال، بصورت مستمر، در مسیر رشد و تحول و تکامل قرار داشته باشند.

## علل استمرار خانواده‌ی خونی و عاطفه‌ی کور

استمرار عاطفه‌ی کور و احساس مسئولیت کور موجب شده که این پدیده حالت یک امر طبیعی پیدا کند. اما واقعیت غیر از اینست و این استمرار پیوندها و رابطه‌های خونی و خانوادگی است که باعث شده عاطفه‌ی خانوادگی و احساس مسئولیت در برابر اعضای خانواده طبیعی و فطری جلوه نماید.

یکی از عوامل اساسی که در استمرار پیوندها و روابط خانواده‌ی خونی نقش مهمی بازی کرده، باهم زیستن و باهم زندگی کردن به مدتی طولانی است. اعضای خانواده که طی سالیان درازی با هم زندگی میکنند، نسبت به یکدیگر، پیوندها و روابط

ویژه و عاطفی پیدا میکنند، و این پیوند و روابط عاطفی باعث میشود که آنها نسبت به یکدیگر احساس مسئولیت کنند. این اصل در رابطه با افراد غیر خانوادگی هم صدق میکند. مثلاً اگر افراد غیر خانوادگی نیز به مدتی طولانی با هم زندگی کنند به آن شرط که منافع مشترک و پایداری باهم داشته باشند، روابط عاطفی در بین آنها ایجاد میشود و آنها نیز نسبت به سرنوشت همدیگر احساس مسئولیت میکنند. پیوند عاطفی و احساس مسئولیت در رابطه با سرزمین و یا فرهنگ و عرف نیز، مانند خانواده، یک واقعیت انکار ناپذیر و بدیهی است. بدین شیوه که خاطره آنها در وجود انسانها حک شده و در عمق وجودی انسانها مستقر میشود و بین آنها و انسان پیوند و احساس مسئولیت بوجود می آید. نه اینکه علاقه و پیوند با آنها یک پدیده طبیعی و فطری باشد. همه اینها اکتسابی میباشند. همین است که انسانهای پست و بی احساس نسبت به چیزی احساس مسئولیت نمی کنند و پیوندی با کسی و چیزی ندارند.

**عامل دوم** در استمرار پیوندها و روابط عاطفی خانواده خونی، روحیه خدمتگذاری اعضای خانواده نسبت به خانواده و یکدیگر است. و روحیه خدمتگذاری اعضای خانواده در رابطه با پدر - شوهر، بیش از همه قابل توجه است. بویژه اینکه عدم روحیه خدمتگذاری در برابر پدر - شوهر، میتواند عواقب شومی برای اعضای خانواده داشته باشد. و اگر پدر - شوهر از نوع مستبدین خانواده باشند، سرنوشت شوم زن و فرزندان حتمی خواهد بود.

**سومین عامل** استمرار پیوندها و روابط عاطفی اعضای خانواده خونی، فرهنگ و ارزشهای اجتماعی است. در فرهنگ و سنن اجتماعی، روابط عاطفی و احساس مسئولیت اعضای خانواده در برابر یکدیگر، یک ارزش و افتخار اجتماعی است، و بدین صورت، جامعه و اقشار و افراد آن، این اصل را تشویق میکند. و اگر اعضای خانواده نسبت به یکدیگر، پیوندها و روابط عاطفی نداشته باشند و نسبت به سرنوشت یکدیگر احساس مسئولیت نکنند، مورد سرزنش اجتماعی واقع میشوند. در نتیجه، اعضای خانوادهها حد اقل نسبت به اینگونه پیوندها تظاهر میکنند. و این مسئله ناشی از اینست که عدم عاطفه و احساس مسئولیت در برابر اعضای خانواده خونی، در جامعه مطرود و غیر قابل قبول است. از دیدگاه فرهنگ و عرف اجتماعی، کسی که با اعضای خانواده خونی خود و همخونیهای خود، پیوند و عاطفه نداشته باشد و نسبت به آنها احساس مسئولیت نکند، با هیچ کسی پیوند و روابط عاطفی ندارد و نسبت به هیچ کسی احساس مسئولیت نمیکند. و این واقعیت ناشی از این اصل است که فرهنگ و عرف اجتماعی، اصول و فروع فکری و عقیدتی

را درک و ترجمه نمی کند، بلکه آنچه جا افتاده و تاریخی و رایج است، درک و ترجمه می نماید.

بالاخره عامل چهارم استمرار پیوندها و روابط عاطفی خانواده خونی و احساس مسئولیت اعضای خانواده خونی در برابر یکدیگر چنین است: جامعه و اعضای آن با کسی عاطفه ندارند و نسبت به سرنوشت کسی احساس مسئولیت نمیکنند، مگر نسبت به همخونیهای خود و اعضای خانواده خود. به عبارت دیگر، جامعه به مفهوم واقعی خود که جمعی هماهنگ و دارای احساس مشترک باشند، و خصوصاً به مفهوم اسلامی آن یعنی جامعه اسلامی (امت اسلامی) وجود ندارد، و تنها توده ای متلاشی شده وجود دارد که در آن هر کسی به فکر خودش میباشد و جهتش با کسی هماهنگ و مشترک نیست، و تنها به همخونیهای خانوادگی خود فکر میکند. و در واقع تنها جامعه ای که بتوان آن را جامعه نام برد، اعضای خانوادگی است!!، جمعی که در میان توده های سنتی تر محکمتر و در جامعه های مختل شده تر سست تر شده است، و حالا افراد بیشتر در برابر شخص خود! احساس مسئولیت میکنند، و هر کسی در «فکر خود»، «منافع خود»، و «تعلقات خود» میباشد و کسی در فکر کسی نیست، و خود پرستی و مادیت، بر جوامع و افراد بشری مسلط شده و بر همه جا سایه انداخته است.

در چنین جامعه متلاشی شده و پراکنده ای، که اهداف مشترک و منافع مشترکی در بین اعضا آن وجود ندارد، اعضای خانواده ها، جز خانواده و اعضای خانواده، امید و پناهگاهی ندارند، و خارج از آن و ما بعد از آن، احساس آوارگی و تنهایی میکنند و دیگران را «بیگانه» تلقی میکنند، که واقعیت هم همین است. در چنین اوضاع و احوالی است که اعضای خانواده ها سخت به هم می چسبند و بر اساس اصول ذکر شده به زندگی ادامه میدهند.

بله، پیوند خانواده خونی، پیوندی مستحکم است، و تا عوامل پیوند خانواده خونی وجود داشته باشد و پایدار بمانند، این پیوند خونی و روابط حاکم بر اعضای خانواده، بر قرار خواهد بود. بگذریم از اینکه پیوند خانواده خونی هم در جاتی دارد و دارای ضعف و شدت است، و ضعف و شدت پیوند خانوادگی و روابط خانوادگی وابسته به ضعف و شدت «عوامل» این پیوند دارد.

برای خانواده خونی دو جانشین وجود دارد: یکی فردگرایی و خودپرستی و مادیت است. این جانشین از طرف مادیین و دول غربی و استعمار و امپریالیسم و نظامهای استبدادی تبلیغ و ترویج میشود، و میخواهد فردیت را جانشین خانواده خونی و سنتی کند. و هدف آنها، پراکنده کردن جمعیت انسانی، ولو در قالب خانواده

و قبیله باشد، و به تبع آن، به اختیار در آوردن بشریت بصورت انفرادی. چون تا جمع و جماعت وجود داشته باشد، دفاع و مقاومت و امکان دفاع و مقاومت هم وجود خواهد داشت.

جانشین دوم برای بشریت و برای خانواده خونی و سنتی، فکر و عقیده توحیدی و اسلامی و جماعات و سازمانها و احزاب فکری-سیاسی، و اسلامی هستند، که هم خانواده های خونی را تبدیل به خانواده های دینی و عقیدتی میکنند، و هم زمینه انتخاب خانواده فکری-سیاسی را (جماعات، احزاب، و سازمانهای اسلامی) برای افراد بشری فراهم می سازند، و بعد از آن محصور شدن در روابط خونی و یا آوارگی اعضای خانواده ها و افراد بشری وجود نخواهد داشت. با الحاق بشریت به فکر و عقیده اسلامی و توحیدی و اجرای آیات قرآن در خانواده ها، هم خانواده ها لیاقت بقاء خواهند داشت و هم بیرون آمدن از خانواده و الحاق رسمی به جریانات اسلامی، خللی در میان اعضای خانواده ایجاد نخواهد کرد. زیرا در آن صورت فرق خانواده محل تولد با خانواده انتخابی، تنها در زمینه عمل و گستردگی آن خواهد بود و فکر و عقیده یکی میباشد. در سایه اسلام و توحید، هم پیوند با خانواده محل تولد و امکان انتخاب خانواده جدید (که هر دو دینی هستند) وجود دارد، و هم بدلیل حفظ روح جمع و جماعت، افتادن در میدان فردیت و مادیت و امکان شکار بشریت از طرف دول مادی و استعماری و امپریالیستی و استبدادی منتفی شده است. و این جانشین، مورد نظر سماء است. و سماء مردم را از خون و روابط خونی بسوی الله و روابط توحیدی دعوت میکند، و پیوند خانوادگی را بر اساس ملاکهای توحیدی و قرآنی بر قرار می سازد، و در عین حال بشریت را از افتادن در فردیت و مادیت و ترک جمع و جامعه و خانواده محفوظ و برحظر میدارد.

نسل جدید، زمینه و خیری در استمرار ملاکهای سنتی و خونی نمی بیند. اینست که بشریت: یا راه فردیت و خودپرستی و مادیت را در پیش می گیرد، و یا به راه اسلامیت و جماعات اسلامی و احزاب و سازمانهای فکری و سیاسی می رود، که خانواده فکری و عقیدتی و سیاسی آنها محسوب میشود. بدیهی است که حد اقل، مسلمین، راه اسلام و جماعات و جریانات اسلامی و توحیدی و قرآنی را در پیش می گیرند و آن را بر فردیت و خودپرستی و مادیت ترجیح میدهند.

## استبداد خانوادگی نامحسوس است

استبداد خانوادگی نامحسوس است و این خطرناکترین مسئله در استبداد خانوادگی است. استبداد خانوادگی به «دو علت» نامحسوس است: اولاً فرزندان از بدو تولد

در یک محیط استبدادی زندگی میکنند و با تربیتهای استبدادی بزرگ میشود، و هنگامیکه کودکان بزرگ شدند، شیوه برخورد مستبدین خانواده را طبیعی می بینند و احساس میکنند که این یک روابط عادی و یک برخورد معمولی است. با این اوضاع و احوال، کودکان غیر از روابط استبدادی را درک نمیکنند و برخورد مستبدانه را عادی تلقی میکنند. اینست که استبداد اجتماعی و سیاسی هم برای آنها اعتیادی میشوند، و روحیه مقابله با آن را ندارند، چون قبلاً و در خانواده، تمرین تحمل استبداد و سرکوب شدگی را کرده اند و برای مستبدین سیاسی حاکم رام شده اند.

ثانیاً پیچیدگی روابط خانوادگی و عوامل پیوندهای خانوادگی دلیل دیگر نامحسوس بودن استبداد خانوادگی است. خصوصاً اینکه نحوه روابط خانوادگی و عوامل پیوندهای خانوادگی موجب ظرفیت و تحمل زیاد و چشم پوشی اعضای خانواده از بسیاری از چیزها میشود. در صورتی استبداد خانوادگی درک خواهد شد که اعضای خانواده تکامل پیدا کنند و یا اعلام استقلال نمایند، و استقلال خود را به مستبدین خانواده اثبات کنند.

زن و فرزندان هنگامی استبداد خانوادگی را بیشتر درک و احساس میکنند که استقلال خود را اثبات نمایند. آن وقت ماهیت مستبدین خانواده بیشتر به صحنه می آید و در میدان تجربه و عمل اساسی تری قرار میگیرد. مستبدین خانواده تا وقتی نسبت به زن و فرزندان خود عاطفه دارند و احساس مسئولیت میکنند که آنها را جزو منافع خود و جزو کالاهای خود بدانند، و عاطفه مستبدین و احساس مسئولیت آنها نسبت به زن و فرزند ناشی از همین نکته است نه ناشی از احترام گذاشتن به شخصیت آنها و نه ناشی از توجه به حفظ حقوق اساسی آنها. بسیارند زن و فرزندی که استقلال خود را اثبات میکنند و مستبدین خانواده بجای احترام به تصمیم و استقلال آنها، مانند دشمنان با آنها برخورد میکنند و در برابر استقلال آنها حتی نمی توانند بی تفاوت و بی طرف بمانند.

باید دانست که استبداد خانوادگی، مانند استبداد سیاسی و اجتماعی، بیش از همه، ضعفا را، و بالطبع، جنس زن را پایمال کرده و حقوق اساسی و هویت انسانی او را زیر سؤال برده، و موجودیت مستقل او را تحمل نمی کند و آن را به رسمیت نمی شناسد.

**نکته جالب توجه** اینست که در اکثر موارد، تا استبداد خانوادگی شدیدتر باشد، زن و فرزندان وابستگی بیشتری به مستبدین پیدا میکنند، و این نکته ناشی از سرکوب شدگی و پوک شدن و بی هویت گشتن زن و فرزندان و ناتوان شدن آنها

در برابر مستبدین خانواده است . این روحیه ضعیف و ناتوان و ترسو ، در طی زندگی و در دوران کودکی به آنها تلقین شده و با چنین روحیه ای بزرگ شده اند . اینست که احساس حقارت و زمینه وابستگی روحی، در چنین افرادی بیشتر دیده میشود . و بالاخره مستبدین خانواده نسلی را پرورده میکنند و به جامعه تحویل می دهند که نه توان دفاع از حقوق خود را دارد ، نه توان خدمت به خود و خانواده و مردم خود را دارد ، نه لیاقتی برای رشد و شکوفاسازی دین و فرهنگ خود را دارد ، نه در برابر دین و وطن و جامعه خود احساس مسئولیت میکند ، و نه کار و ابتکار و چیزی از آن ساخته است . از کوزه همان تراود که در اوست .

سازمان موحدین آزادیخواه ایران  
۲۰ رمضان ۱۴۲۲ - ۱۵ آذر ۱۳۸۰

الله اکبر الله اکبر سلام بر موحدین  
مرگ بر استبداد بر قرار باد آزادی  
بر کنار باد نظام استبدادی خمینی  
بر قرار باد جمهوری متحده مردمی  
شعله ور باد قیام پایانبخش توده ها  
پیش بسوی آزادی و مردمسالاری  
و کثرت گرایی

اعلام موجودیت و امکان آن در نظامهای استبدادی